

AUSTRIA 20 Sch.	DENMARK 15 KRONE	GERMANY 3DM.	ITALY 1200L.	SWEDEN 8KR.	TURKEY 150L.	U.S.A. \$1.50
CANADA \$1.50	FRANCE 8FF.	HOLLAND 3GLD.	SPAIN 100PTS.	SWISS 2SF	U.K. 60p	

### شرع انور

گفتم - هیچ متوجه هستی که از روزا انتخاب گریه تره به جا نشینی خمینی، دا دوهوا رطا غوتی ها در آ مدداست؟

گفت - حرف حسابان چیست؟

گفتم - مثلا "روزنا مه کیهان" تا هشتا هی نوشته است که این کار "مغا بریا اصول شرع انور می باشد" ... و بدعتی است که در آ بنده ممکن است ز ما ما مور ملت مملتان ایران را به دست هرتا اهلی بیندا زد.

گفت - اول معلوم است که رهبر ولی فقیه بودن خمینی، با اصول شرع انور مغا بر نیست. ثانیا این جماعت خیال ندارند به این زونی دست از شرع انور بردارند.

گفتم - حالا این "شرع انور" چیست که ای پنهان و لاش نمی کنند؟

گفت - سیدی است ثورا نی که همه تا هشتا ها سلام پناه کیمک می کرد و همه با ما امت حزب الله، کویا فعلا هم هزینه های تبلیغاتی مربوط به جرات از شرع انور را خودش می دهد.

### بازار گرمی

این روزها هریک از روزنا مه های دست راستی را که با زمی کنید، با تیترهای درشت مربوط به اسم و مشخصات مالکان و زمین دارانی مواجه می شوی که با اموالشان در خطر توقیف شدن است و یا خودشان به دادسراهای جمهوری اسلامی احضار شده اند. در میان احضار شدگان، چند مرحوم هم وجود دارند که با لیاقت عمرشان را به خمینی داده اند.

انتظار این خبرها ضمن اینکه نشان از لرزان بودن بیشتر بایه های رژیم خوندی و نیا ز به جلب نظر مردم محروم می دهد، با جا دادن اسم های نظیر "ها جرتربیت" که سالها پیش در گذشته، چشمکی است به ط غوتی ها که یعنی "قبضه شوخی" است، تا راحت نشوید، ما برای اینکه مردم بیشتر باور کنند، از اعتراض و داد و فریادها بپا بکنید.

### شهید زنده

گریه تره شهید که دارند شعار می دهند: "شهیدان زنده اند الله اکبر". فوراً تلخین را برداشت، بهتست زهرا را گرفت و به تلفنچی آنجا گفت:

لطفا بفرمایین شهید محمدی منتظری از قطعه ای ۲۳ بیبا دیبای تبلیغون.

### کفن خوب

زمانی گریه تره در نزدیک حرم کفن فروش بود، یک روز، خا نسی آمد و از او کفن خواست.

گریه تره گفت:

- دارم، خیمه دارم.
- فواره ای چنده؟
- چون شما شنید، بیوند تو من.
- ولی اون با شنید میده سیمد تو من.
- خا نوم، اون جنش خب نیس.
- سری دو هفته زانوش در میاد.

### درازترین شب

شب یلدا و اول دیماسا ه، شب یلدا شب است، روز که نیست، آورد جان آدمی بر لب، همه آه و فغان از آن دارند، سیه و سرد و سیمکین با شد، همه روز ما شب یلدا، "محبوب الشعرا"



### غدیر قم!

### اسم با سَمَا

ماه پیش، عاقبت خمینی گفت: پیش ازین گریه اسم او این بود:

"جانشین من است منتظری!" بعد ازین رسالت "منتظری!" دراره"

### یک ملاقات مهم

فکر کنی با مرگ خمینی، چیزی عوض میشه.

- چرا مرشد، عوض میشه.
- بچه، با من یکی به دونکن.
- مثلا "چی عوض میشه؟"
- خیلی چیزا، مرشد. اولیش شعرا و محوری خلی ها س که باروی کارا و مدن منتظری، به جای "مرگ بر خمینی" میشه "مرگ بر منتظری". دومیش اسم رژیم جمهوری اسلامی، که بعضی تا حالا پیش منگفتن "رژیم خمینی و از روی کارا و مدن منتظری" یا "رژیم بکن رژیم منتظری!" سومیش "خمینیسم" که اونوقت میشه "منتظریسم".
- بچه مرشد، دو باره که زدی تو یونجه ها؟ یا شوبسا طو جمع کن که باز داری کار دستمون میدی.



مرشد.

چیه بچه مرشد.

شنیدم خمینی دو باره آ تیش جنگوتیز کرده و "کاروان کربلا" راه انداخته.

آره بچه مرشد، دوباره هرچی بچه هم از جنگ با قی مونده، داره جمع می کنه.

لا بد با تجربه ای که از جنگ با "کفاریعتی" به دست آمده، باید منتظر "عاشق شورای حسینی" هم بود.

متاسفانه بچه، بخصوصی که "سپاه اسلام" فقط از "علی صفر" درست شده! "امام حسین" هفت ست جا نیو "امام زین العابدین" بیچاره ش جلا دنیا را نه که هر دو ناشون "بیت جبهه" در جای امن نشسته ان و بچه ها روبه کشتن میدن.

مرشد جان.

جان مرشد.

عقیده توجیه؟

را چه بچه چی؟

اگه اونش را هم بگم که دیگه کاری نداره؟

بچه مرشد، این حرفهای ا بله با نه چیه میزنی؟

آخه موضوع گریه تره مطرحه. خواستم عقیده ثورا جمع به انتخابش توسط مجلس خیرگان بدونم.

خیلی خب، بگو ببینم عقیده ثورا جمع به تاج گذاری شاه معدوم و انتصاب فرجه نیا بت سلطنت چیه؟

یعنی چه؟ تا هی که معدوم شده و نیا بتی که گذاشته شده در کوزه، دیگه چه اظهار نظری داره؟

اینم همینه بچه مرشد! این انتصاب گریه تره به نیابت ولایت فقیه هم عین هومنه. بنا بر این چه اظهار نظری از من میخوای؟

را بس میگی مرشد، راستی این انتصاب گریه تره به نیا بت یا جا نشینی علیحضرت خمینی، منوبه با داین اصل علمی ندا خست که مکس، وقتا مشی بخوره و مرگش واسه ش مسلم بشه، شروع به تخم ریزی میکنه که نسلش تا بدونده.

رحمت به شیری که خوردی. تو که اینقدر سرت میشه، چرا دیگه هی من پیر مردومی پیچونی؟

مرشد جان.

بگوتا یا دت نرفته.

سال ۱۹۸۵ میلادی داره تمام میشه و سال ۸۶ شروع میشه.

خب.

یعنی تو از کلمه "میلاد" و عدد "۸۵" و "۸۶" به یا دهیج چیزی نمیفتی؟

چرا، به یا داین موضوع می-افتم که سال "۸۵" میلادی "داره ..."

مرشد، از دیت منگن، یعنی به این مراسم نمیفتی که خمینی از ۸۵ سالگی به ۸۶ سالگی می رسه و هنوز زنده س؟

خب، چرا، میشه به این هم و ملش کرد، ولی چی و میخوای تا بت کنی؟

میخوام بگم که این بار و جون سگ داره و نمیخواد به این زودی از دنیا بره.

حالا لافش کنیم که بره، خب، چیکا ر میخوای بکنی؟

آخه آگه بره، خودش به جور تنوعه و با انتخاب گریه تره، به قول مردم، اقلامیشه به خرده خندید.

نه بچه مرشد، تو دیگه نیا بد و نقد بر سطح فکرت با شنید با شه که









# مادته در جنگل مازندران

از م. نارضا

## بهای زیارت

طی دو هفته سفر کاروان بودیسی نکته از ایشان نهان

در حرم و صحن و نماز و دعا در صرف روزانه مهما نسرا

"شیخ تقی" جلوه بسیار رکورد خلعت گستاخی او کار کرد

خانه زواری جنب حرم صحن و حرم، زیر قدم دم به دم با قدم صدق و طواف یزدی مردوزن دهکده شد مشهدی

در پی یک نامه و چندین پیام قافلہ برگشت زدا را لسلام

بیشتر از آنکه رسد کاروان بهر برانگیختن مردمان

مردشبان، از زرمه کد خدا کرد و پروا رمناسب جدا

دا دبه ده گردشان صبح و شام تا کند آرایش خدمت تمام

قافلہ مشهد کز ره رسید در قدم قافلہ شان سر برید

شیخ که می آمد در ده فرود موکب ارباب زده رفته بود

شیخ یک نظره بران نبوده یا فت دگرگونی پیدا شده،

دید عجب، این نیندیرفتنی ست در همت آن شور که می خواست نیست

اشک نه، زاری نه، اندوه نه هیچ نشان غم نبوده

با ننگ برآورد که: "ای غافلان آمده از کوی رضا کاروان

در قدم زانرموسا لرضا اینهمه خندیدن و شادی چرا؟

صبح و شب از عرش برآید فسوس در غم تنها بی شمس الشموس

شامگهان فاطمه با آن شکیب گرید بر مدفن شام غریب

حال شما شیعه مولا علی در طلب زانرموسا لربی

در عوض گریه و ذکر و ثنا خنده به لب، قهقهه زن، مرحبا!

خواند سپس شیخ به شور و نوا تعزیه ضامن آهو رضا

روضه او اشک فراوان گرفت و سوسه شیخ ز نوجان گرفت

همه آن صیغه که آورده بود شیخ به گاشانه خود رونمود

روز و شبی چند ز اعیان ده بود به پاسفره میدان ده

تعزیه و نوحه و غوغا و شین آخر سر بنوعه زدن: "یا حسین!"

شیخ درین معرکه سالار بود از همه خلق طلبکار بود

کم کم کاروان شور به آخور رسید زحمت روزانه ز نوشیدید

باز نشا کردن از با مداد خسته تن از تابش باران و باد

باز روان گشتن در بیشه زار بارمه بردا منه کوهسار

باز ره گشتن در پهنه دشت در پی وزیدن انواع کشت

باز به جنگل پی هیزم شدن هر گله بی کوره زغالی زدن

آنچه ز آلو رکه گرد جدا شاخه و سر شاخه مانده بجا

سوختن و شعله برافروختن بهر شتا - آتش اندوختن

باز سرشانه نهان جو ال با رزیدن در کامیونها زغال

از سرتل تا سر جنگل خموش تخته و آلو رکشیدن به دوش صبحدم روشن و شام کمبود زندگی دهکده اینگونه بود

"شیخ تقی" داشت نهان با رها با شرکا، کشمش و ما جرا

با بت هر کار، که در کاروان، کرد طلب از شرکا مزد آن

"حاج قلی" بهره او می که داد با طلب شیخ بران نهان

بعد به او گفت: "بروشینا با ز من زبدها ن مرا

هر چه که کردی تو ز هر جا خرید حق قدم کردی بر آن مزید

هدیه و سوغات که می گشت ساز حق به تومی داد فروشنده باز

خانه زواری جنب حرم بود به دلالتی تو لاجرم

آنچه گرفتی تو حواس بش بجاست حضرت عباس، شریک کجاست؟

شیخ به او گفت: "بترس از خدا خلط مکن مزد مرا با ریا

کار حلالی ست که من کرده ام بدعتی از خویش نیا ورده ام

هست خدا ناظر اعمال من دوز و کلک نیست در افعال من"

"شیخ تقی" کرد چنان دا دو قال تا سپرا نداخت حریف جدا ل

"حاج ولی" واسطه شد بینشان دا دره صلح و سلامت نشان

گفت: "چه دعواست میان شما؟ می دهدا این بهره رعیت به ما

بر سر تقسیم غنیمت چرا اینهمه سر سختی و چون و چرا؟

همه می نیست اگر بین ما به که شویم ز هم حال جدا

نفع و ضرر هر چه، قرار ی نهیم فیصله کارشراکت دهیم

شیخ بی زندگی و کار خود آتش ما نیز به نیا رخود

از دو طرف چشم غضب پا کشید کار به تسلیم و مدام کشید

چند رقم از طلب شیخ کاست شد طلب "حاج قلی" نیز راست

در دلشان رحمت یزدان دمید ملعنات وطن به شیطان رسید

الغرض، آنگاه بدون شتاب خرج سفر گشت به دقت حساب

"حاج قلی" دفتر دستک گشود بهر طلب، چل پتیه ما در نمود

چل پتیه بر عهده زواری بود شرکت آمداد طلبکار بود

"شرکت آمداد زیارت" چه زود منفعت چارویک آورده بود

شیخ که می رفت برون با ادا طعنه زنان گفت به وی کد خدا:

یکسره از کلبه برون شد چو باد پشت در خانه او ایستاد

منتظرش بود مگر کد خدا خنده کنان گفت که: "آشیخ، ها!"

شیخ چلانید گریبان او چشم فرود وخت به چشمان او

گفت: "تو که صبح خبر داشتی در جریا نم ز چه نگذاشتی؟"

گفت: "به جان تو و جان علی" تازه خبر داد به ما هم "قلی"

جیب مهبیاست، برو پاسگاه صیغه گمشده زانجا بخواه

شیخ ز نومیدی آهی کشید دادزد: "این عایشه از من چه دید؟"

رفت، جهنم که شود گور و گم برده ولی حصه آیت قم

آخ که این ما چه سگ فاجره زبر و زبر کرد مرا یکسره"

جیب روان گشت و در آن کد خدا داشت به زحمت بغل شیخ جا

دفتر زاندار مری و پاسگاه بود کمی دور ترک، نبش راه

شیخ سخن گفت به لحن مزید نایب زاندا ربه دقت شنید

بعد به تعزیر تکان داد دسر گفت ندا رده ضعیفه خیر

دا ندا بینقدر که در با مدام پیرزنی بر سر راه ایستاد

ماندن او وقت زیادی نبود برد مبینی بوس ورا صبح زود

"ممد زاندارم" که پرسید از او گفت بود عا زم قم با وضو

حال اگر قصد شکایت بجاست نایب آما ده امر شاست

ورنه که اغماض زکارش کنید پیش خدا مظلومه دارش کنید

شیخ سر عفونتا بیت نداشت نایب از بهر شکایت گذاشت

روز دیگر، نایب از ما جرا داشت سخن با پسر کد خدا

گفت زن صیغه به قصد پناه یکسره آمدیه در پاسگاه

خواست که از بند نجاتش دهیم با رده حق حیاتش دهیم

بود پیشمان که چرا گول خورد شیخ چو شیطان سرش از راه برد

بود دوروزی که توانی نداشت در ته سفره کف نایب نداشت

شیخ که در صحن عنان نش گرفت غول بیابانی جان نش گرفت

سخت از آن غول دل آزرده بود لیک شکم میل غذا کرده بود



فریا درس مستضعفان!













# آهنگ و خوانندگان

سوئد فریدون، ق. به این قیله! ما هر چه می‌دانیم، در صفحه کتاب نوشته ایم. یک نگاه دیگری به این صفحه بکن، بهای اشتراک هم به این سوی چراغ، در ستون آخر صفحه آخر چاپ شده. تورا به این نمک، از ما نخواه که در این موا رد جواب جدا بنویسیم و بفرستیم.

کویت، رحمان، کتا بها با پست هوا، نی به آدرسی که داده بودید ارسال شد، یک چیزی هم به ما بدیدار شدید. تمبر روی بسته را حساب کنید. استرالیایا - محمد، الف: کتا بهائی را که برایت فرستاده بودیم پست استرالیایا بعد از دوسه ماه برگشت داده. به دادمان برسید و گستره ممکن است مشغول ذمه شویم!

پا دووا - ع. ا. صغری - متاسفانه نشریه مورد درخواست شما را در آرشیوندا ریم.

دا نما رکب هلسینگور - بیضا: یک و نا مه، شما رسید، لیست کتاب های ما همانست که در ستون کتاب خانه آهنگ در صفحه (چاپ شده، دوره جلدها را هم برای شما) و نیز چند خواننده دیگر که مدتها پیش درخواست کرده اند (هرچه زودتر می‌فرستیم).

سیفیلد - پ. منجمی: عجبگیری افتاده ایم، وقتی آدرستان عوض می‌شود چرا ما را خبر نمی‌کنید؟ حالا چه جوری شما را گیر بیاریم و بگوئیم که روزنامه‌تان را پست برگردانده؟

هند - پرگو: بیبا با هم توافق کنیم که تونشتر برای بفرستیم، ما هم اگر اصلاح لازم داشت، آهنگریش کنیم و چاپ کنیم. با شد؟ پس بجنب و شعر را هم بولکن، آه!

دا نما رکب - محمد: نمایشنامه ارسالی جدی بود، امیدواریم در فعالیت‌های هنری - فرهنگی‌تان موفق باشید.

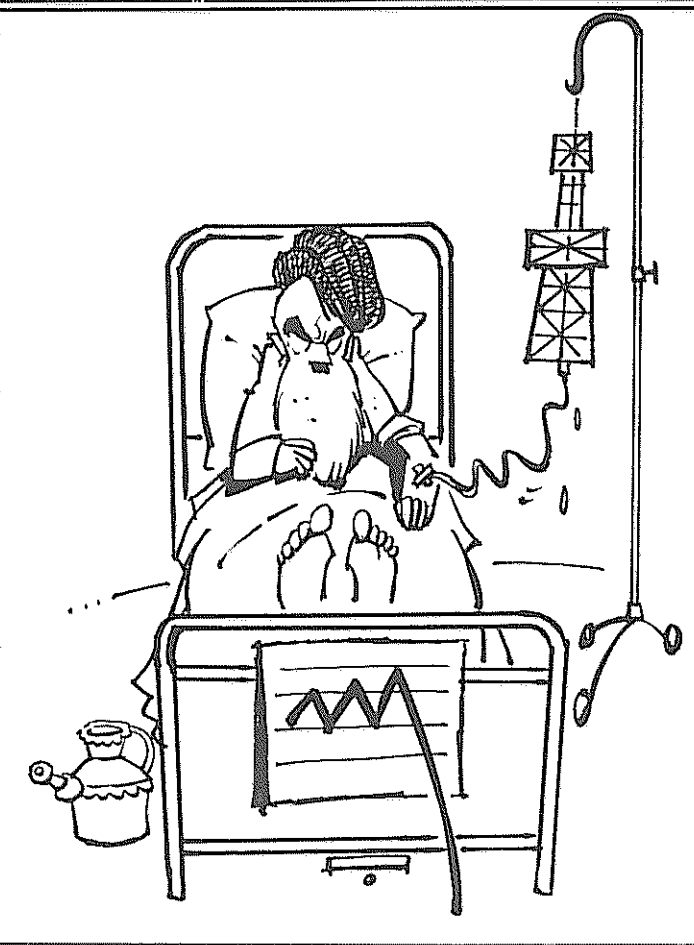
بروکسل - محمدرضا: کتا بها را فرستادیم. کاریکاتورهای "م. ر. هم" خوب است، باز هم بگو بفرستد. این هم یک نمونه اش:



بزرگان اجنبائی

## بایوزش

متاسفانه به علت مشکلات فنی چاپ صفحه مربوط به آگهی‌ها و معرفی کتب و نشریات مقدور نشد، از ناشران و نیز علاقه‌مندان این صفحه بپوزش می‌خواهیم.



## عارف قزوینی

### جار و مجرور

کاربا شیخ، حریفان، به مدارا نشود، نشود بیکسره، تا بیکسره رسوا نشود.

شده آن کار که با بید نشود؛ می‌باید کرد کاری که در گردن ترا زینها نشود.

در تزییر و ریا بازی؛ این دفعه چنان با بیدش بست، پس از بسته شدن و نشود.

بس نما پیش که پس پرده، سا لوس و ریاست؛ حیف با لانیرو پیده، تما سا نشود.

سلب آسایش ما مردم از اینها است، چرا سلب آسایش و آرامش از اینها نشود؟

گو به آخوند مصرتر ز مگس؛ زحمت ما کم کن، این غوره شود با ده و حلوا نشود.

کار عا ما در این ملک کله ورداری ست، نیست آسوده کس، ار شیخ مکلان نشود.

مش قلی: روی چشم 7 و پسر و دختر را ورنه انداز می‌کند و از در خارج می‌شود.

(TALL AWAY SHOT) (نمای بشت) از مش قلی.

قاضی: (رو به دختر و پسر) برای آخرین کلام هردفاعی دارید از خودتون بکنید که می‌خوام بیرونده را ببندم.

دختر: (گریه‌کنان) آقا ترا به خدا، جان امام ما تقصیر و پسر نداریم.

(MEDIUM SHOT) (نمای متوسط)

قاضی: (با تکه‌های کاغذ روی میزش ور می‌رود و کاغذها را نگاه می‌کند) دلایلی که محکومیت شما را ثابت می‌کند، خانم افسانه شما می‌گوئید که به حد بلوغ نرسیده‌اید. اگر نرسیده‌اید چطور به فکریت رسید از وفاداری حضرت خدیجه نسبت به پیغمبر "ص" یا بهمن صحبت کنی (هق هق گریه، افسانه)

2- آقای بهمن شما اگر ضد انقلاب نیستید چطور است که بد منافقین و ملحدین را بیواشکی به افسانه می‌گوئید، یک فرد اسلامی پیرو خط امام که بد بودن مقدسین را در کوشی زمره نمی‌کند. وانگهی اگر شما حزب الهی هستید چرا منکر داشتن قمه هستید؟

(نمای متوسط) (MEDIUM SHOT) از گریه بهمن و افسانه.

قاضی: طبق قوانین اسلامی شما هر کدام به 50 ضربه شلاق و دو سال حبس تادیبی محکومید.

افسانه: (با چشم پر اشک) قربان معذرت می‌خواهم من و بهمن هردو تایی در سلول دونفره زندانی می‌شویم؟

قاضی: [به صورت لنتح بله...]

نمای نزدیک (CLOSE UP) (از چهره افسانه و بهمن که احساس رضایت دارند و خوشحالند).

قاضی: ولی در سلول دونفره‌ای که همراه با هر زندانی یکی خواهران و برادران مسئول ارشاد انجام وظیفه می‌نمایند. (هق هق گریه، افسانه و بهمن)

روق دو پاسدار با نمایان شدن دستینند. با ریتم سرود "شد جمهوری اسلامی بیبا" (موزیک) متن بیانی

پایان

## چگونه فیلم سوپر هشت بسازیم: سلول دونفره

محکمه شرعی

1 (نمای باز معرف) (RE ESTABLISHING SHOT) از ساختمان دادگاه شرعی جمهوری اسلامی همراه با ریتم سرود "فردا که بهار آید صد لاله بیار آید الله الله لاله لاله"

2 (نمای معرف) (ESTABLISHING SHOT) از در اتاق بازپرس صحنه \* اتاق بازپرس، تمثال خمینی بالای سر قاضی، نوشته‌ها و گفته‌های قضا ختمینی نصب شده به دیوار اتاق، پرچم سه رنگ با مارک الله روی میز بازپرس و وجود چندتا خرمگس ولو در اتاق بازپرس، نعلین آخوند بازپرس زیر میز بازپرس، بوی گند نعلین که با (EXTREME CLOSE UP) (نمای خیلی نزدیک) از جولان دادن خرمگسها روی نعلین مطلب را می‌رسانند. (A) دو پاسدار گشت ثارالله همراه با یک پسر و دختر از در وارد اتاق می‌شوند (FLAT ANGLE) (زاویه تخت)

(B) یکی از پاسدارها رو به قاضی: قربان این دو نفر جلو چشم مردم حرکات غیر اسلامی انجام داده‌اند. قاضی: در چه محله‌ای برادر؟ پاسدار: توی صف هندوانه در خیابان ۱۶ آذر نزدیک مصلی جایی که امت شهیدپرور هر جمعه با خدا راز و نیاز می‌کنند این دو نفر مشغول کارهای منافی عفت بودند آنهم توی صف طولی، یکی از خواهران زینب مستقر در صف می‌گفت قه‌ای را زیر بلوز یکی از آنها مشاهده کرده. قاضی: احست و بارک الله بر شما نگهبانان که از اسلام عزیز پاسداری می‌کنید، مرخصید.

(TAIL AWAY SHOT) نمای پشت از پاسداران که از در خارج می‌شوند. (نمای نزدیک) (CLOSE UP) (تصویر درشت) از دختر و پسر در حال گریه قاضی: چرا گریه می‌کنید؟ ها؟ پسر: قربان ما اصلاً همدیگر را ماچ نمی‌کردیم، فقط داشتیم با هم حرف می‌زدیم و هیچگونه اسلحه‌ای و قه‌ای نداشتیم و نداریم. عرض کردم، ما فقط صحبت می‌کردیم.

قاضی: در مورد چه؟ پسر: در مورد انقلاب، امام امت، سرودهای انقلابی [دختر] وفاداری حضرت خدیجه به پیغمبر "ص". قاضی: (مشغول نوشتن روی تکه کاغذهایی که در پیش رو دارد) خوب تعریف کن، از انقلاب چه می‌دونید؟ پسر: خیلی چیزها. قاضی: مثلاً؟

انقلاب اسلامی شکوهمند است. امام خمینی رهبر جهان اسلام است، انقلاب باید صادر شود، ولایت فقیه قاضی حرف پسر را قطع می‌کند: و بعد هم برای رفع خستگی از بحث لب‌گرفتید؟ ها؟

پسر: نه آقا اصلاً و ابداً. اعوز بالله اگر می‌خواستیم لب بگیریم که توی صف نمی‌گرفتیم. قاضی: پس چطور برادران ثارالله شمارا در حال بوسه کردن دیده‌اند؟ پسر: (دست پاچه) قربان من سرم را نزدیک گوش افسانه برده بودم داشتم بد منافقین و ملحدین را می‌گفتم که ضد اسلامند.

قاضی: مجدداً مشغول نوشتن می‌شود. (DISSOLVE) (گذارش) از کاغذها. قاضی (رو به دختر می‌کند). خوب تو چی داری بگی؟ ها؟ دختر: حرف بهمن را تأیید می‌کنم، آقا من اصلاً به حد بلوغ نرسیده‌ام. نمی‌دانم عشق چیه، لب چیه، بخدا من همیشه تو منزلمون شبهایی که هوا سرد است زیر کرسی که می‌روم آیه‌الکرسی می‌خونم و دعا برای سلامتی امام می‌کنم. قاضی: (نیشخندی با ناباوری و بی‌فلسوفانه بخود می‌گیرد و می‌پرسد): چند سالت؟ ها؟

دختر: ۱۷ سال دارم آقای قاضی. قاضی: دهه. با ۱۷ سال سن هنوز نمی‌دونی بلوغ چیه، لب چیه؟ [چشم قاضی سیخ می‌شه روی سینه دختر و زمزمه می‌کند که] لعنتی به حد بلوغ نرسیده‌ای. ها؟

پسر: آقای قاضی جناب عالی چطور می‌توانید بدانید ما به حد بلوغ رسیده‌ایم؟

قاضی: [یک مرتبه چشمش از روی سینه دختر برمی‌گرداند] خفه شو پسر من 55 سال سن دارم. در روایت هست که یکی از همسران پیغمبر "ص" 9 ساله بوده. آنوقت شما فرزندان طاغوتی، منافق، ملحد که نه مطالعه اسلامی دارید و نه شرف و حیثیت می‌گوئید با ۱۷ سال نمی‌شه عشق ... (قاضی حرف خودش را نیمه تمام می‌گذارد و می‌گوید) استغفرالله و ربی و اعتبوا لیه. (دست بریش خود می‌ساید و کمی عمامه اش را جابه‌جا می‌کند).

C- سکوت قاضی و متهمین (LONG SHOT) (نمای دور) از بهلو D- در همین احوال دو تا از خرمگسهای ولو توی دفتر قاضی بهم چسبیده ویز ویز کنان روی میز قاضی می‌افتند و سکوت جلسه را می‌شکنند\*\* ریتم سرود اخبار رادیو جمهوری اسلامی. انجزة انجزة انجزة وحده، نصره نصره (موزیک)

E- (قاضی دستش را زیر چانه اش می‌گیرد و مثل داوور مسابقه کشتی با پافین و بالا شدن خرمگسها چشمش این ور آن ور می‌زند.) (از میز قاضی و خرمگسها) (FULL FIGURE SHOT) (نمای تمام بیکر)

F- پسر و دختر هم نظاره گر خرمگسها می‌شوند (برون برش) (OUT IN).

L- تلنگری به در می‌خورد و قاضی صدا می‌زند: بفرمائید. مش قلی: [مستندم دادگاه در را باز می‌کند نیم تنه از لای در] قربان معذرت می‌خوام دادگاه علنیه؟ قاضی: کاری داشتی مش قلی؟ بفرما تو. مش قلی: خدسفر دیگر هم مثل همین متهمین بیرون در منتظر محاکمه هستند در ضمن حضرت قاضی چیزی برای تناول میل دارید؟

## مناظره روضه خوان و مطرب

روضه خوانی به مطربی می‌گفت که: "ته دوزخ است مسکن تو، حرمت دین مصطفی برده است رقص و عورو ادا و بستن تو، نه به جانت بود غم اموات، نه که زخت سیاه برتن تو، جای نوم و صلات، برقصی! باش گشت فتد به مدفن تو، تر خودت دوزخی شدی، به دُرک، که جهنم بود نشیمن تو، دست کم، طغر را میرا ز راه، چه گنده کرده بجه و زن تو؟ پس کن این کار زنت ای ملعون، که فتد تر آن به کردن تو، نکنی گر به پیشم استغفار، می‌زنم آنتی به خرمن تو، به عزایت نشانم این مردم، که نخندد کسی به همین تو، گفت مطرب که: "نفل من شادیت، گریه دیشون و عزای من تو، کار من شاد کردن خلق است من من دشمن است با من تو، بی‌نا دی خلق، می‌تکنم دنده‌های سبیر شکن تو، تا تو شی زنده، طغر شکن است نادمان می‌شود مردن تو،" م. گبرو



خمینی با برگ دست و پنجه نرم می‌کند!

## نخست وزیر

اخیراً آقای مسباح را در مقام جبهه‌ساز یکی از نخبه‌یونیهای ما شناختیم. این تجلس گفته است که آ ما ده تشکیل دولت است. به این ترتیب، ایشان تازه ترین نامزد نخست وزیر ایران است و قبیل از ایشان آقایان بازرگان، قطب زاده، بختیار، امینی، ویسی، مدنی (بابک) درجه تخفیف!، بنی‌صدر (با دو درجه تخفیف!)، و البته، تنبلی نخست وزیر تنبلی آل‌ترنا شود، مگر اینکه اسلامی، آ ما دکی خورز برای آ خراز بست نخست وزیر ایران بعد از خمینی اعلام کرده اند. یک خبر خصوصی زیندا دحاکمی است که "مدام حسین" گفته است: دیگر در وظایب نخست‌وزیری ایران تا راحت نشوند، این لیست هنوز هم با زاست می‌توانند با مراجع به اینجا نب نام نویسی کنند، ما کوشش داریم که همه این دا وظایب عزیز را بعد از خمینی به نخست وزیر برسانیم، تنبلیا مشکل ما فعلاً مردم ایران هستند که ممکن است نخست وزیران فعلی را قبول نکنند.

## مسأله جا

کسی ز یکی ز مریدان رجوی پرسید: - جراتوی روزنامه شما از شعارهای فدائیربالیستی خبری نیست؟ مرید عمیاسی ند، روزنامه را به زمین کوبید و گفت: - آ خدا لایق خودت نیگا کن، ببین احلاً جا داره؟ آ تو بگر



**AHANGAR**  
ماهنامه طنز آمیز، چاپ لندن  
سردبیر: منوچهر محجوبی  
کاربرگاتوربست: الف. سام  
مدیر داخلی: امین خندان  
PERSIAN HUMOROUS MONTHLY  
PUBLISHED BY:  
SHOMA PUBLICATIONS  
EDITOR: M. MAHJOUDI  
CARTOONIST: A. SAM  
ADMINISTRATOR: A. AMIN  
PUBLISHED IN LONDON

اشتراک سالانه  
بریتانیا: ۷ پوند  
اروپا: ۹ پوند  
امریکا و کانادا: ۱۸ دلار  
دیگر جاها: ۱۲ پوند  
برای اشتراک آهنگر در آمریکا و کانادا، با نشانی:

**AHANGAR**  
2265 WESTWOOD BLV.  
256, La. 90064, U.S.A.  
و برای اشتراک در دیگر جاها با نشانی ذکر شده در پائین همین ستون تماس بگیرید.  
آهنگر، تنبلی برای متقاضیانی ارسال خوا هدشده که همراه با تقاضای خود، وجه اشتراک سالانه را، به صورت وجه نقد یا چک یا مانی اوردر یا حواله بستی، به بوند انگلیس ویا وجه را بچ کشور های اروپا، یا دلار آمریکا وکانادا (معادل مبلغ ذکر شده به بوند انگلیس) ضمیمه کرده باشند.  
نشانی بستی ما برای مکتب، اشتراک و (مهم‌تر از همه!) کمک مالی، چنین است:

**AHANGAR,**  
C/O BOOKMARKS,  
265 SEVEN SISTERS ROAD,  
LONDON N4, ENGLAND, U.K.